

تحول اصطلاحات عرفانی

مقایسه شرح تعرّف لمذهب التصوف با کشف الاسرار و عدّة الابرار
(و استفاده از داده کامپیوتری کشف الاسرار و عدّة الابرار «النوبة الثالثة»)
آیانو ساساکی*

چکیده

در این مقاله سیر تحول اصطلاحات عرفانی در مقایسه دو متن کهن یعنی شرح
تعرف لمذهب التصوف نوشته خواجه ابو ابراهیم اسماعیل مستملی بخاری و دیگری
کشف الاسرار و عدّة الابرار نوشته ابوالفضل رشیدالدین میبیدی بررسی می شود.
نگارنده می کوشد که از طریق بررسی مقایسه‌ای، اصطلاحات صوفیه و تحول
مفاهیم عرفانی در این دو متن کهن فارسی به تهیه فرهنگ اصطلاحات عرفانی همّت
گمارد. این مقاله نمونه‌ای از بررسیهای او را در دو کلمه صوفی و سماع به نمایش
می گذارد.

کلیدواژه: اصطلاحات عرفانی، شرح تعرّف، کشف الاسرار، صوفی، سماع.

در ادب فارسی، تصوف و عرفان، شعر و نثر ویژه خود را آفریده، و ادبیات فارسی را
رنگین تر و گران سنگ تر نموده و به اوج خود رسانده است. در زبان فارسی، ادب

عرفانی، به قول استاد ارجمند مرحوم دکتر زرین کوب، از حیث تنوع و غنا اهمیت خاصی دارد:

صوفیه قصیده را از لجن زار تملق و دروغ به اوج رفعت و عظ و تحقیق کشاندند؛

غزل را از عشق شهوانی به سوز و غرام روحانی رساندند؛
 مثنوی را وسیله‌ای برای تعلیم عرفان و اخلاق کردند؛
 رباعی را قالب بیان احوال و آلام زودگذر نفسانی نمودند؛
 حکایت و قصه را قالب معانی و حکم قرار دادند؛
 سرگذشت مشایخ را بیش از تاریخ، آینه عبرت شناختند.

همان گونه که صاحبان اندیشه در این رشته بهتر می‌دانند، نثر و شعر عرفانی در ادب فارسی جهانی پر است از شور و شوق و ذوق.

این مقاله دو متن عرفانی فارسی را از نظر اصطلاحات عرفانی مورد بحث قرار می‌دهد که یکی از این متون شرح تعرف لمذهب التصوف خواجه ابوالبراهیم اسماعیل مستملی بخاری است که کهنترین متن صوفیانه زبان فارسی به شمار می‌رود، و دومی کشف الاسرار و عدة الابرار ابوالفضل رشیدالدین میبیدی است که یکی از مهمترین تفاسیر فارسی می‌باشد. این دو متن از مهمترین آثار فارسی قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) به شمار می‌آیند.

تلاش نگارنده بر این بوده است که اصطلاحات عمده صوفیه همچون «صوفی» و «سماع» را از دیدگاه این دو متن بطور مقایسه‌ای مورد بررسی قرار دهد.

هدف این مقاله در بررسی مقایسه‌ای اصطلاحات صوفیه از سویی و تحول مفاهیم عرفانی از سوی دیگر است. ذکر این نکته ضروری است که در این بررسی، من از متن موجود کامپیوتری کشف الاسرار استفاده کرده‌ام که در طول سه سال اخیر با سعی گروه تحقیقی دانشگاه مطالعات خارجی توکیو و به سرپرستی و راهنمایی پرفسور موریو فوجیئی و با کمک بودجه دولت ژاپن، النوبة الثالثة آن به روی اینترنت رفته است و در حال حاضر از هر نقطه دنیا می‌شود به آن دسترسی پیدا کرد.

در این مقاله، اول کلمه «صوفی» که از مهمترین اصطلاحات عرفانی است و دوم، کلمه «سماع» مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱. صوفی

۱-۱. «صوفی» در شرح تعرف

«صوفی» در شرح تعرف، در یک فصل بسیار مفصل توضیح داده شده است. بنابر این اینجا با آوردن کلمات یا جملات کلیدی از دیدگاه نگارنده، بطور خلاصه به آن اشاره می‌شود. از ۲۸ موردی که انتخاب من از شرح تعرف بوده است چند مورد مهم آن را ذکر می‌کنم از جمله ۱۱ مورد زیر: اوّل «پاکی»، دوم «صافی»، سوم «روشنایی دل»، چهارم «معرفت درست‌تر ثقت بیشتر»، پنجم «خالی بودن دل از محبت دنیا»، ششم «دور بودن نفس از دنیا»، هفتم «از خدا بودن»، هشتم «جدا گشتن از اخلاق طبیعت»، نهم «با فرشتگان صحبت داشتن»، دهم «چنگ به علم حقیقت در زدن» و یازدهم «همت بستن به خدا» است.

و اینک به توضیح یکایک این موارد حتی المقدور مختصر می‌پردازم.

۱. پاکی

صوفی را از بهر آن صوفی خوانند که روشن بود سِرّهای ایشان و پاک بود اثرهای ایشان... ظاهر و باطن ایشان روشن است و پاک است ...
یعنی صوفی کسی است که نه بجز خدای تعالی امید دارد، نه از جز خدا بترسد، نه جز خدا را دوست دارد، نه جز با خدا با کسی آرامش پیدا کند، نه جز بر خدا اعتماد کند و نه جز خدا را بخواهد و نتیجه این پاکی اش در عمل و کارش نیز دیده می‌شود.
جنید را رحمة الله پرسیدند که تصوف چیست؟ گفت: دل پاک کردن از موافقت خلق.

۲. صافی

صوفی آن باشد که دل خویش را صافی کرده باشد خدای را عزّ و جل. یعنی جز به خدای ننگرد و بجز خدای را نبیند، و بجز خدای را نخواهد.
صوفی آن باشد که معاملت او خدای را صافی باشد تا کرامت خدای نیز او را صافی باشد.

۳. روشنایی دل

چون روشنایی به دل آید، دل گشاده گردد و فراخ، و بدین نور نور ایمان خواهد و

بدین گشایش مشاهده خواهد که هرگه که دل گشاده بود (خدا را) ببند... و این در مؤمن
منور باشد...

۴. معرفت درست تر ثقت بیشتر

از پاکی سرّهای ایشان و گشادگی صدرهای ایشان و روشنی دلهای ایشان
معرفتشان به خدا درست گشت و به هیچ سبب بازنگشتند از بهر آنکه بر خدای خویش
واثق بودند و توکلی درست داشتند و به قضای او راضی بودند.

۵. خالی بودن دل از محبت دنیا

نه به دل دنیا را دوست دارند که تا سرّ خویش جز به حق مشغول نگردانند.

۶. دور بودن نفس از دنیا

دوری نفس از دنیا به معنی اعراض بود نه به معنی غیبت. هرکه از چیزی اعراض کرد
اگرچه حاضر است، غایب شود؛ و هرکه بر چیزی اقبال کرد اگرچه غایب است حاضر
شود.

گفتند تصوف چیست؟ (ابوالحسین نوری) گفت: به جای بگذاشتن همه بهره‌های
نفس. و کناره گرفتن و دور بودن از آنچه نفس از آن خواهد.

نه از بهر جامه‌ها فاخر و نرم و نه از بهر راحت و شادی به شهری فرود آیند. یعنی
هرچه خلق جویان‌اند از نصیب نفس چون خوردن خوش و پوشیدن جامه فاخر و نرم و
شادی و راحت ایشان، این همه را به یک سو نهاده‌اند. و عمر بر خویشتن بگذرانند و
نفس را یک مراد ندهند.

۷. از خدا بودن

نام صوفی از صفت و فعل او نگرفته‌اند که این صوفی چیزی کرده است که بدان فعل
یابد، آن، صفت او را این نام داده‌اند. لکن فعل در او خداوند را است جل و تقدّس بی‌او،
و او از فعل خدا نام گرفته است. و این فعل مالایسم فاعله بود.

۸. جداگشتن از اخلاق طبیعت

طبّاع، چهار است: خون و بلغم و صفرا و سودا. و هر چهار در آدمی مرکب است.

خون، گرم و تراست و طبع هوا دارد، خفته‌رویی و ماده‌مویی فعل خون است. بلغم، سرد و تراست و طبع آب دارد، کند فهمی و فراموش‌کاری طبع بلغم است. صفرا، گرم و خشک یعنی طبع آتش دارد و این خُلق جباران است و شوخ‌رویی فعل صفرا است. و سودا، سرد و خشک است و طبع زمین دارد، مُرده‌روی و با هر پلیدی ساختن و همه چیزی را منقاد بودن طبع سودا است و بخیلی و سفلیگی، فعل سودا است. تا از این چهار طبع، جدا نگردد صحبت حق را نشاید.

۹. با فرشتگان صحبت داشتن

صفت ایشان از خدمت ناآسودن و سست ناگشتن، و سآمت و پژمانی نه آوردن، و از امر قدم بیرون نانهادن است و با اینهمه به ثواب طمع نداشتن و در گزارد حق خویشتن را مقصر دیدن است.

۱۰. چنگ به علم حقیقت در زدن

بندگی بکمال به جای آرند و چنگ در بندگی بزنند که اگر ضعیفی به ضعیفی تعلق کند زود هلاک شود. باز چون چنگ در قوی زند نجات یابد. و علت نجات او نه او بود و نه قوت او، بل که علت نجات او قوه قوی بود. به قوت غیری نجات یابد.

۱۱. همت بستن به خدا

همت ایشان به خدای تعالی بسته است. ایشان را هیچ همت نیست سوی کسی دیگر جز خدای تعالی. یعنی بلندهمتان‌اند. و مطلب این قوم، خدای ایشان است و سید ایشان یا نیکومطلبی مر یک خدای صمد را. یعنی ایشان جوای خدایند خویش‌اند، و هر جا که روند و هر جا که باشند و هر فعلی که آرند و به هر نفسی که زنند، جز خدا را، نجویند. صوفی در شرح تعرف، آدمی است که صادقانه فقط به خدا فکر می‌کند، به دنیا هیچ علاقه‌ای ندارد و پاک و متواضع است. به هر حال طوری که هم کلابادی هم مستملی نوشته‌اند:

این نامهای این قوم (صوفیان) که در پیش یاد کردیم و لقبهای ایشان، اگرچه نامها بظاهر مختلف‌اند، در معانی متفق‌اند. و عبارت در همه باها اتفاق معانی را است نه اختلاف الفاظ را.

و نیز قابل ذکر این است که شرح تعرف برای شرح «صوفی»، کلمات هم معنی آن، مانند زاهد و عارف را نیز بکار گرفته است. حال اندکی به صوفی در کشف الاسرار می پردازیم.

۲-۱. «صوفی» در کشف الاسرار

در کشف الاسرار کلمه صوفی چندین بار دیده می شود و در بعضی موارد توضیحاتی نیز در مورد کلمه «صوفی» داده شده است که پنج نمونه زیر از آن جمله است.

یکی از آن پنج مورد، نقل قولی از سلطان طریقت بویزید بسطامی می باشد:

۱. (به قول سلطان طریقت بویزید بسطامی) - کسی که به دنیا علاقه دارد، به قدری با دنیا مشغول شود که دنیا برایش حجابی می شود که مانع دیدن خدا است. کسی که به آخرت فکر می کند به دنیا توجه نمی کند. صوفی ناسره چون به دنیا علاقه مند است، به چیزهای مختلف دنیا توجه می کند و حقیقت را نمی بیند و نمی شنود. امام، صوفی است و چون هیچ حجابی ندارد می تواند خدا را ببیند. (۴۱۳/۱)

۲. (و از قول شیخ الاسلام انصاری) - در هر کس چیزی پیداست، در عالم دین پیداست، در عارف نور مولی پیداست، در محب فناء گون پیداست، در صوفی پیداست آنچه پیداست، باین زبان نشان دادن از آن ناید راست. (۷۶۱/۱)

۳. و اینست طریق جوانمردان و راه صوفیان، که پیوسته گناه سوی خود می نهند، و ناکرده گناه عذر می خواهند. (۷۵۱/۳)

۴. از سویی درویشانند و صوفیان که در ازل گزیدگان بودند و در آبد رستگارانند امروز خاصگیان و نزدیکانند و فردا ملوک مقعد صدق، ایشانند. (۳۹۱/۶)

۵. و در آخر، الصوفی ابن الوقت. مرد صوفی در حالت صفا فرزند خویش است، دور از هر چه طبع را با او آشنایی است. (۴۳۲/۱۰)

می توان گفت در کشف الاسرار، «صوفی» به کسی گفته می شود که روحش از دنیا رها شده، به دنیا علاقه ای ندارد، نزد خداوند فقط به او نگاه می کند، آدم متواضع و پاکی است، از گزیدگان خدا است، در تصوف پله پله راه خود را طی می کند، از اخلاق طبیعت انسان و نفس دنیا دور و جدا شده، و صاحب دل پاکی است.

من در بررسی متن کامپیوتری کشف الاسرار متوجه این نکته شدم که تعداد کلمه

«صوفی» بسیار کم یعنی مجموعاً فقط دوازده مورد است. در حالیکه کلمه «عارف» ۳۳۹ بار، «درویش» ۳۳۹ بار، و «جوانمرد» ۳۳۶ بار مورد استفاده قرار گرفته است. نکته قابل بحث این است با اینکه شرح تعرف در مورد کلمه «صوفی» توضیحات مفصلی آورده است، چرا در کشف الاسرار کلمه «صوفی» بسیار کم بکار گرفته شده است؟

به داده کامپیوتری کشف الاسرار برگردیم. نوشته بود که:

در عارف نور مولی پیداست، در صوفی پیداست آنچه پیداست....

و نیز نوشته بود که:

اینست طریق جوانمردان و راه صوفیان، که پیوسته گناه، سوی خود

می نهند....

و نیز نوشته بود که:

درویشانند و صوفیان که در ازل گزیدگان بودند و در ابد رستگارانند امروز

خاصگیان و نزدیکانند و فردا ملوک مقعد صدق، ایشانند.

از این نمونه‌ها، می توان حدس زد که کلمات «عارف» «جوانمرد» یا «درویش» در

معانی بسیار نزدیکی با «صوفی» بکار گرفته شده.

پس بعنوان مثال حالا به کلمه «عارف» دقت کنیم تا ببینیم واقعاً خود کلمه «عارف»

معنی صوفی را می دهد یا خیر:

۱. گهی چون غرق شدگان فریاد خواهد، گهی چون نوحه گران دست بر سر زند، گهی

چون بیماران آه کند: و ازین رُهبِتِ اِشفاق پدید آید که ترس عارفان است. (۱۷۷/۱)

۲. خیانت چشم عارفان آنست که در غم نایافتِ وصلِ دوست، اشک خونین نریزند.

(۲۵۴/۱)

۳. وطن معرفت دل عارفانست. (۳۳۰/۱)

عارفان از جان و دل هزینه کنند بحقائق شهود تا بوصول حق رسند. (۵۲۲/۱)

آری حدیث مزدوران دیگرست و داستان عارفان دیگر، معرفت مزدور تا جان

شناختن است، و معرفت عارف تا جان باختن. (۵۸۰/۱)

۴. عارف به نیستی خود نزده است. (۵۷/۲)

و از این قبیل الی آخر.

در این تعبیرات عارف کسی است که از خدا می ترسد و دلش پاک است، تنها

آرزویش وصلت به خدا است و به چشم دل و روح به خدا نگاه می‌کند. با اینکه احساس می‌کنم در بعضی موارد مقام «عارف» کمی بالاتر از صوفی شمرده شده است، می‌توان گفت «عارف» و «صوفی» معنی تقریباً یکسان دارند. برای صرف وقت از کلمات دیگر مانند «درویش» و «جوانمرد» مثالی نمی‌آورم اما کلاً می‌توان گفت در کشف‌الاسرار برای بیان و تصویر «صوفی» کلمات مختلفی به عنوان مترادف استفاده شده است.

حالا به یکی از مهمترین اصطلاحات عرفانی، یعنی کلمه «سماع» در شرح تعرف و کشف‌الاسرار بطور خلاصه و مختصر می‌پردازیم.

۲. سماع

۲-۱. «سماع» در شرح تعرف

۱. اصل سماع از آنجا است که حق تعالی گفت: السمت بر بکم. اوّل خطابی که از حق تعالی شنیدند این شنیدند. و خوشترین سماعی، آن است که دوست شنوی. چنانکه خوشترین نظری آن است که به دوست نگری...
و همچنین:

۲. از آنجا است که گفت: هؤلاء فی الجنة و لا ابالی و هؤلاء فی النار و لا ابالی (به فارسی: «برو به جنت یا که به جهنم...»).

۳. اصل سماع از لذت خطاب تکوین است و آن آنست که عالم را گفت «کن»...

۴. سماع نصیب روح است نه نصیب نفس...

۵. اصل سماع از آنجا است که ارواح علوی‌اند و با تسبیح ملائکه آلف گرفته‌اند. چون ایشان را از آنجا جدا کرد اگر به واسطه در کالبد آوردی از درد فراق سماع آن تسبیح، یک جان یا کالبد قرار نگفتی؛ لکن او را یاد آید، آن تواجد و اضطراب از آنجا است. از شوق وطن اضطراب آرد...

۶. اصل سماع از آنجا است که حق تعالی چون جان را به کالبد آدم علیه‌السلام فرو آورد، آدم عطسه داد. خطاب آمد: یَرَحَمَكَ رَبُّكَ. تا جان آدم بر لذت آن ذکر قرار گرفت. اکنون چون سماع پدید آید لذت سماع آن ذکر یاد آید، اضطراب و وجد پدید آید...

۷. سماع چون به گوش رسد آن پنهانیهای سِرِّ را بجناباند و برانگیزد. یکی به جنبش آید از عجز صفت خویش که طاقت کشیدن آن بار را ندارد، و یکی متمکن باشد به قوت حال و دل که آن بار را بکشد... سماع فکر را بجناباند یا چشم را بگریاند.

در شرح تعرف با اینکه درباره اصل اصطلاح سماع چند تعریف بکار گرفته شده، معروفترین شرح که «الست بر بکم» است در آغاز آورده شده است. سماع با روح در ارتباط است، و همیشه با احساسات قوی - گاهی نشاط گاهی غم و اندوه عمیقی - همراه است. سماع به آدم، تذکر می دهد تا همواره به خدا فکر کند. گاهی بعنوان صدا و حرف به گوش آدم می رسد، گاهی به عنوان لحنی موسیقی وار. و می گویند که حال ظاهری و درونی کسی که در حال سماع است، کاملاً به دست خداوند سپرده می شود. نکته جالب این است که در شرح تعرف، بعنوان فاعل «سماع»، کلمه «صوفی» بسیار کم بکار گرفته شده است. بجای «صوفی»، کلمات «عارف» یا «محب» فاعل سماع است. همان طوری که در قسمت «صوفی» در شرح تعرف ذکر شده، کلمه «صوفی» یا «زاهد» یا «عارف» تقریباً معنی بسیار نزدیکی داشته است و این اصطلاحات گاهی جایگزین «صوفی» شده اند.

۲-۲. «سماع» در کشف الاسرار

۱. «وَأَسْمَعُوا» خدا فرمان داد آنچه که گفت بنیوشید و بجان و دل قبول کنید و بچشم تعظیم و صفای دل در آن نگرید، تا حقیقت سماع و طعم وجود بجان شما برسد، آن کافران و بیگانگان دیدهای شوخ واکرده بودند، و دلها تاریک، لاجرم طنطنه حروف بسمع ایشان می رسید اما حقیقت سماع و لذت وجود هرگز بجان ایشان نرسید. (۳۱۷/۱)
۲. آنچه در آخر آیت گفت: «و ذلک جزاء المحسنین» - این محسنین دلیل است که عمل در آن کردنی است اما ابتدا بسماع کرد که نخست سماع است، بنده حق بشنود، او را خوش آید، در پذیرد، و بکار درآید و عمل کند. (۲۱۴/۳)
۳. سماع حقیقت استماع قرآن است، و سماع روزگار مرد را بیش از آن زندگی دهد که روح به قالب دهد. (۸۳۲/۳)
۴. سماع چشمه ایست که از میان دل بر جوشد، و تربیت او از عین صدق است، و صدق مر سماع را چنان است که جرم آفتاب مر شعاع را، و تا ظلمات بشریت از پیش دل برنخیزد، حقیقت آفتاب سماع روا نبود که بر صحراء سینه مرد تجلی کند. (۸۳۲/۳)
۵. بدان که سماع بر دو ضرب است: سماع عوام دیگر است و سماع خواص دیگر. حظ عوام از سماع صوت است و نغمت آن، و حظ خواص از سماع لطیفه ایست میان

صوت و معنی و اشارت آن. عوام سماع کنند بگوش سر و آلت تمییز و حرکت طباع، تا از غم برهند، و از شغل بیاسایند. خواص سماع کنند بنفسی مُرده و دلی تشنه و نفسی سوخته، لاجرم بار آورد ایشانرا نسیم انسی و یادگار ازلی و شادی جاودانی. (۸۳۲/۳)

۶. حقیقت سماع یادگار نداء قدیم است که روز میثاق از بارگاه جبروت و جناب احدیت روان گشت که: «الست برکم.» (۸۳۳/۳)

۷. سماع حروف مقطعات در مفتح سور و آیات، شرابی است در قدح فرح ریخته، در کاس استیناس کرده، جلال احدیت بنعت صمدیت دوستان خود را داده، چون دوستان حق در بوستان لطف این شراب انس از جام قدس بیاشامند در طرب آیند، چون در طرب آیند، در طلب آیند، قفس کون بشکنند، به پر عشق بر افق غیب پرواز کنند، تا بکعبه وصل رسند، چون رسیدند، در خود برسیدند، عقلهاشان مستغرق لطف گشته، دلهاشان مستهلک کشف شده، نسیم ازلیت از جانب قربت دمیده، خود را گم کرده و او را یافته. (۱۶/۶)

۸. ارض خطر را با قدم او کار نباشد، و قدم خود چندان بود که در روش باشد، چون کشش آمد قدم را پی کنند، نه قدم ماند نه قدمگاه؛ اینجا سیر «و قربناه نجیاً» آشکارا گردد و قوت دل وی همه ذکر حق بود، غذای جان وی سماع کلام حق بود، آرام وی همه با صفات و نام حق بود. (۶۳/۶)

۹. (به گفته پیر طریقت) وقتی خواهد آمد که زبان در دل برسد و دل در جان برسد و جان در سیر برسد و سیر در حق برسد، دل با زبان گوید خاموش، سیر با جان گوید خاموش، نور با سیر گوید خاموش، الله تعالی گوید: بنده من دیر بود تا تو می گفتی اکنون من می گویم، تو می شنو، آری و از غیرت الهیت است بر سیر فطرت بشریت که هر عضوی از اعضاء بنده به سیری از اسرار خود مشغول کرده، سمع را گفت ای سمع، تو در سماع ذکرش باش، «و اذا قُرئ القرآن فاستمعوا له.» (۳۸۹/۶)

۱۰. جانها منور شود در سماع نام و نشان او (= خداوند). (۲۸۴/۷)

۱۱. شغل ایشان در بهشت سماع است، همانست که جای دیگر فرمود: «فهم فی روضة یحبرون» «انتم و أزواجکم تحبرون» فهذا الخبر هو السماع فی الجنة، بنده مؤمن در بهشت آرزوی سماع کند، رب العزة اسرافیل را فرستد تا بر جانب راست وی بایستد و قرآن خواندن گیرد، داود بر چپ وی بایستد زبور خواندن گیرد، بنده سماع همی کند تا وقت وی خوش گردد، جان وی فرا سماع آید، دل وی فرا نشاط آید، سیر وی فرا کار

آید، از تن زبان مانند و بس، از دل نشان ماند و بس، از جان عیان مانند و بس، تن در وجود واله شود، دل در شهود مستهلک شود، جان در وجود مستغرق گردد، دیده آرزوی دیدار ذوالجلال کند، دل آرزوی شراب طهور کند، جان آرزوی سماع حق کند، رب العزة پرده جلال بردارد، دیدار بنماید، بنده را بجام شراب بنوازد، طه و یس خواندن گیرد جان بنده آنکه بحقیقت در سماع آید. (۲۴۹/۸)

۱۲. ای جوانمرد! از تن سماع نیاید که در بند برتری است، از دل سماع نیاید که رهگذری است، سماع؛ سماع جانست که نه ایدری است. (۲۵۰/۸)

۱۳. باز بسماع نام رحمن و رحیم از مضیق دهشت بصرهء انس افتد، و فناء وی بصفه بقا بدل گردد. (۱۷۸/۱۰)

۱۴. پیر طریقت گفت: «بهره عارف در بهشت سه چیز است: سماع و شراب و دیدار... سماع را گفت: «فهم فی روضة یحبرون»... سماع بهره گوش، شراب بهره لب، دیدار بهره دیده. (۳۱۱/۱۰)

سماع، واجدان را، شراب، عاشقان را، دیدار، محبان را... سماع طرب فزاید، شراب، زبان گشاید، دیدار، صفت رباید... سماع مطلوب نقد کند، شراب راز جلوه کند، دیدار عارف را فرد کند. (۳۱۲/۱۰)

در معنی «سماع» در شرح تعرف اینطور گفته شده است که سماع «گوش دادن صدای خداوند و فهمیدن آن و دلتنگ شدن برای جهان روحانی (یعنی جای شایسته خود) و خود را به وجد و نشاط رساندن» بوده است.

در کشف الاسرار «سماع» نه تنها معنی «گوش دادن به صدایی» را می‌دهد بلکه می‌توان گفت که «صدای خداوندی را که به آدم خطاب می‌کند روح می‌شنود و در نشاط و سعادت بی‌نهایت پیام او را دریافت می‌کند و می‌فهمد»، به عبارت دیگر «در حالی که به قرآن یا پیام آسمانی گوش کند خود را به وجد می‌رساند».

در هر دو متن نوشته‌اند که هنگامی که صوفی به اندیشه و تفکر عمیقی به خدا مشغول شود، یا بسیار گرسنه باشد، «سماع» اثر کند و انسان را در وجد غرق گرداند. به عقیده این حقیر در مورد واژه «سماع» می‌توان گفت که هر دو متن تقریباً در یک بُعد قرار دارند و در یک جریان مشترک راه خود را طی می‌کنند.

سماع در نثر عرفانی فارسی در قرن یازدهم میلادی مقام خاص خود را داشته و بطور مفصل توضیح داده شده بود، به تدریج همراه با «ذکر» یا سایر روش عملی

صوفیانه انجام می‌گرفته است و صوفیان متوجه می‌شوند که می‌توانند با موسیقی و آواز و رقص خودشان را به وجد برسانند. و به این ترتیب، به طوری که در متون عرفانی دیده می‌شود، چنان پنداشته می‌شود که «سماح» که اول معنی‌ای بیش از «گوش دادن به خدا با روح و دل و تمامی وجود خود» را نداشت، بعدها معنی «عمل صوفیانه با موسیقی و رقص و آواز» را نیز دربرگرفته است.

و در پایان امید است که این حقیر بتواند به حُول و قوه الهی با این روش یعنی با استفاده از داده کامپیوتری کشف‌الاسرار تعریف کلمات دیگری در شرح تعرف و کشف‌الاسرار مانند «بقا» و «فنا» و «ذکر» و «وجد»، و سایر اصطلاحات عرفانی را مورد بررسی قرار دهد و از این دو متن فارسی فرهنگ اصطلاحات عرفانی را تهیه نماید.

منابع

۱. ارزش میراث صوفیه، عبدالحسین زرین‌کوب، ص ۱۵۷-۱۵۸.
۲. شرح تعرف لمذهب التصوف، تألیف ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد مستملی بخاری، با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد روشن، اساطیر، چاپ اول، ۱۳۶۳ ه.ش.
۳. کشف‌الاسرار و عدةالابرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، تألیف ابوالفضل رشیدالدین المیبیدی، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ هفتم، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۲ ه.ش.